

## قاعدهٔ احسان

چکیده: بر سر ایجاد مسئولیت مدنی و ضمان قهری اسباب و عواملی وجود دارد که در فقه از آنها به موجبات ضمان قهری یاد می‌شود همچنین برای جلوگیری از ایجاد مسئولیت مدنی و سقوط ضمان قهری برای کسی که شرایط ضمان فراهم شده باشد اسباب و مواردی وجود دارد که از آنها به مسقطات ضمان قهری تعبیر می‌گردد یکی از مسقطات ضمان قهری احسان می‌باشد، بدین معنا که هرگاه کسی به انگیزه خدمت و احسان به دیگران موجب ورود ضرر به آنها شود عمل او تعهدآور نیست. مثلاً چنانچه شخصی ببیند که فردی در آتش افتاده و می‌سوزد و برای حفظ جان و دفع خطر از او مجبور شود لباس او را پاره کند در این صورت آن فرد ضامن قیمت لباس نخواهد بود زیرا پاره‌کننده لباس در چنین شرایطی قصد احسان و خدمت به صاحب لباس داشته و قصد دفع ضرر از او را داشته است مباحث مربوط بر احسان و مسقط بودن آن در فقه تحت عنوان قاعدهٔ احسان مطرح که در این مقاله به تفصیل بررسی می‌گردد.

یکی از موجبات سقوط ضمان، احسان می‌باشد، بدین مقصود که هرگاه کسی به انگیزهٔ خدمت و احسان به دیگران، موجب ورود ضرر به آنان شود؛ عمل او ضمان‌آور نیست و شخص محسن، ضامن شناخته نمی‌شود. مباحث مربوط به احسان و نقش آن در سقوط ضمان در کتب فقهی تحت عنوان قاعدهٔ احسان مطرح می‌باشد. در این نوشتار، جوانب مختلف این قاعده مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

## مستندات قاعده احسان

۱. آیه شریفه: «لیس علی الضعفا و لاعلی المرضى و لاعلی الذین لایجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم.» (۱) بر ناتوانان و بر بیماران و بر آنان که توان مالی بر انفاق ندارند حرجی نیست، آنگاه که برای خدا و رسول او نیکو بیندیشند، بر افراد نیکوکار هیچ سبیلی نیست و خداوند آمرزنده مهربان است.

در شأن نزول آیه شریفه این چنین نقل شده است، هنگامی که رسول خدا (ص) مسلمانان را برای جنگ تبوک دعوت کردند، افرادی که توان جسمی یا مالی داشتند به نحوی به جبهه کمک کردند ولیکن برخی از مسلمانان که نه توان جسمی داشتند که در جبهه شرکت کنند و نه توان مالی، سه نفر از آنان به نام‌های معقل، سویه و نعمان در حالی که مشتاق بودند که به گونه‌ای در جنگ شرکت داشته باشند، به حضور رسول خدا (ص) رسیدند و مشکل خود را مطرح کردند و خطاب به رسول خدا (ص) گفتند: آیا اگر در جهاد شرکت نکنیم معذوریم؟ پیامبر اکرم (ص) سکوت کردند و آنگاه این آیه شریفه نازل گشت و به این‌گونه افراد رخصت و اجازه دارد. (۲)

فقهاء از این جمله آیه شریفه که فرموده است: ما علی المحسنین من سبیل، بر مفاد قاعده احسان این‌گونه استدلال کرده‌اند: مطابق ظاهر آیه برای افرادی که به علت ناتوانی جسمی نمی‌توانند در جبهه شرکت کنند یا به دلیل ناتوانی مالی قادر به کمک مالی هم نیستند؛ هیچ‌گونه عقاب اخروی وجود ندارد و این‌گونه افراد در قیامت مورد مؤاخذه واقع نمی‌شوند، گرچه مراد از سبیل در آیه شریفه، عذاب و کیفر اخروی است؛ لیکن همه جا به این معنی نیست بلکه جمله فوق بیانگر یک قاعده عمومی و کلی است که هرگاه شخصی به انگیزه خدمت و احسان موجب ورود ضرر به دیگری شود، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد و ضامن محسوب نمی‌شود. (۳)

## معنای احسان و سبیل

محسن در آیه کریمه، جمع محلی به الف و لام می‌باشد که افاده عموم می‌نماید، احسان هم به معنای انجام دادن عمل نیکو نسبت به دیگری است؛ خواه رساندن مالی به

دیگران باشد یا ارائهٔ خدمات نیکوی دیگر، همچنین احسان ممکن است از طریق دفع ضرر مالی یا معنوی از شخص دیگر یا جلب منفعت به دیگری باشد.

کلمهٔ سبیل، نکره در سیاق نفی است که از نظر ادبی افادهٔ عمومی می‌کند، کلمهٔ علی هم دلالت بر ضرر دارد، بنابراین آیهٔ کریمه به معنی نفی عموم سبیل از عموم محسنین است

مفاد آیهٔ شریفه چنین می‌شود: هر راهی که منجر به ضرر نسبت به افراد نیکوکار شود، مطابق آیهٔ منتفی است و فی الجمله آیه بر مطلق سلب دلالت دارد و به فرض، ظاهر آیهٔ شریفه بر عموم و اطلاق دلالت نکند از اینکه حکم معلق بر وصف احسان شده، بیانگر تعمیم حکم بر آن وصف است؛ لذا حکم نفی سبیل نسبت به هر محسنی ساری و جاری است. (۴)

واژهٔ سبیل به معنای سب، شتم، حرج، مشقت، حجت و مواخذه آمده است. (۵) با توجه به شأن نزول و سیاق آیه، بیانگر این است که سبیل در آیهٔ شریفه به معنای مواخذه می‌باشد که با وجود این، معنای جملهٔ «و ما علی المحسنین من سبیل» چنین می‌شود: محسن را به هیچ وجه به سبب آنچه از عمل نیکوی او ناشی شده است، نمی‌توان مواخذه کرد.

گاه مواخذه در مقام تکلیف است و گاه در مقام وضع؛ به عبارتی گاهی ناظر به حکم تکلیفی است و گاهی ناظر به حکم وضعی.<sup>۱</sup> موضوع ضامن نبودن محسن، همان عدم مواخذهٔ او به معنای وضعی است. یعنی هرگاه عمل از کسی سر بزند که موجب زیان و ضرر به دیگری شود و فاعل آن عمل، قصد نیکوکاری داشته باشد؛ مسؤولیتی به عهدهٔ او نبوده و ضامن نمی‌باشد. مثلاً کسی گوسفند دیگری را در بیابان پیدا کند و آن را به جهت مراقبت به اصطبل خود منتقل نماید که به طور اتفاقی سقف آن مکان فرو بریزد و در نتیجه موجب از بین رفتن گوسفند شود. به موجب آیهٔ شریفه «ما علی المحسنین من سبیل»، چون شخص اقدام کننده، قصد خدمت به صاحب گوسفند را داشته، ضامن محسوب نمی‌شود. (۶) یا هرگاه کسی ببیند که مغازه‌ای آتش گرفته و برای خاموش کردن

آتش به قسمتی از مغازه خسارت وارد سازد ضامن نیست و نیز چنانچه کسی ببیند که لباس دیگری در بدنش آتش گرفته و برای جلوگیری از سوختن بدن او لباسش را پاره کند و از بدن جدا نماید، ضامن نیست.

### ۲. روایات

در تأیید قاعده احسان به پاره‌ای از احادیث و روایات نیز استناد شده است که در اینجا به دو مورد زیر اشاره می‌شود.

الف - در نامه امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر آمده است: و لایکوننّ المحسن و المسیء عندک بمنزلة سواء فان فی ذلک تزهداً لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریباً لاهل الاساءة علی الاساءة. (۷)

یعنی، نباید نیکوکار و بدکار نزد تو مساوی باشند؛ زیرا در این صورت به نیکوکاران به خاطر احسان آنان سخت‌گیری شده و (به همین علت) به کار خیر بی‌ رغبت می‌شوند و بر بدکاران نسبت به بدکاری آنان آسان گرفته می‌شود و آنان را به انجام کار بد وا می‌دارد. استدلال به ضامن نبودن محسن از روایت فوق به این صورت است که: اگر محسن نسبت به عمل نیک خود مسؤول باشد، با فرد غیر محسن یکسان محسوب شده است، حال آنکه این حالت به موجب آن حدیث نهی شده است، ب. از امیرالمؤمنین (ع) منقول است که فرمودند: الجزاء علی الاحسان بالاسائة کفران (۸) یعنی پاداش احسان را به بدی دادن نادیده گرفتن نعمت است، استدلال به حدیث فوق هم بر قاعده احسان چنین است که: مسؤول دانستن محسن نسبت به اعمالی که به قصد خیر انجام داده است اسائه محسوب می‌شود و مشمول این حدیث است که بروشنی این حالت را ناپسند شمرده است.

### ۳. دلیل عقل

مؤاخذه شخص نیکوکار نسبت به احسانی که انجام داده به‌طور عقلانی قبیح است، به عبارت دیگر عمل نیک شخص نیکوکار، مصداق نعمت است و محسن، منعم محسوب می‌شود شکر منعم هم به‌طور عقلانی خوب و نزد اندیشمندان پسندیده است، بنابراین تشکر و قدردانی از محسن شایسته است؛ هم‌چنانکه کفران نعمت او هم زشت و قبیح است، بدیهی است که سرزنش شخص نیکوکار و ضامن دانستن او از آن جهت که

نیکی واحسان نموده است کفران نعمت در حق اوست، مثل اینکه کسی حیوان دیگری را به جهت مراقبت از اتلاف و خطر درندگان به منزلش ببرد و آنگاه دیوار بر سر حیوان فرود آید و بمیرد، تویخ و سرزنش این فرد به طور عقلی قبیح است؛ گرچه بدون اجازه صاحبش در حیوان تصرف نموده؛ ولیکن چون قصد احسان داشته و به انگیزه خدمت به صاحب حیوان اقدام نموده، ضامن نیست.

مرحوم میرزا حسن موسوی بجنوردی بعد از ذکر مطلب فوق به عنوان دلیل عقلی بر قاعده احسان، اظهار داشته‌اند؛ این مطلب یک استحسان عقلی و ظنی است که از آن به طور صریح، حکم شرعی اثبات یا نفی نمی‌گردد؛ بلکه باید بر ثبوت یا نفی حکم شرعی، باید دلیل و حجت قطعی اقامه گردد لذا چنانچه سبب ضمان، اتلاف، ید عادیه تعدی و تفریط و... حاصل شود، شخص ضامن است و به صرف چنین استحسانی صحیح نیست که حکم به عدم ضمان گردد. (۹)

ولیکن در پاسخ بیان می‌شود: مسأله وجوب شکر منعم از مسلمات حکم عقلی است که در مباحث کلامی مورد بحث و اثبات قرار گرفته و یک امر عقلایی و عمومی است که افزون بر آن آیه شریفه: هل جزاء الاحسان الا احسان (۱۰) مؤید این حکم عقلی و عقلایی است، بعلاوه اینکه در اصل قاعده احسان - فی الجمله - جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست. لذا به نظر می‌رسد که دلیل عقلی هم در این موضوع از سنخ دلیل قطعی است نه ظنی.

۴. اجماع، بر قاعده احسان هم علاوه بر ادله یاد شده ادعای اجماع شده است. (۱۱) البته فقهاء به این مضمون، اجماعی ندارند که قاعده احسان از اجماع ناشی شده باشد بلکه آنچه در کتب فقهی مشاهده می‌شود، این است که فقهاء افراد محسن را ضامن ندانسته و در فتاوی خود پیرامون اشخاص محسن نظر به عدم ضمان داده‌اند.

مثلاً در باب ودیعه چنانچه مالی نزد دیگری امانت بوده باشد و شخص امین آن مال را به جهت مراقبت بیشتر در مکانی خاص قرار داده باشد، هر چند انتقال مال به آن مکان به اذن صاحب مال نبوده باشد و مال تلف گردد شخص ودعی ضامن نیست زیرا او در این اقدام خود، محسن بوده و قصد خدمت داشته و به منظور مراقبت از مال اقدام به جابه‌جایی آن کرده است، چنانچه صاحب جواهر بر قبول قول ودعی (امانت‌دار) ادعای

تلف نماید، بر همین قاعده احسان استدلال نموده و گفته است که ودعی با توجه به اینکه محسن می باشد، اجماع فقها این است که ضامن نیست. (۱۲)

اگرچه اجماع فقهاء در این مورد بر عدم ضمان است ولیکن نمی توان گفت فقهاء بر مضمون قاعده احسان اجماع کرده اند؛ افزون بر آن با بودن آیه شریفه، روایات و حکم عقل و بناء عقلاء بر قاعده احسان، اجماع را نمی توان جزء دلایل اثبات کننده این قاعده به حساب آورد؛ زیرا ممکن است اجماع فقهاء به استناد همان ادله باشد که در این صورت اجماع یاد شده مدرکی خواهد بود که اعتبارش به دلیل وجود ادله دیگر است و اجماع اصولی نیست، چه آنکه اجماع اصولی موقعی است که در خصوص موضوع، دلیل لفظی موجود نباشد و آنگاه اجماع به عنوان دلیل اثبات کننده مطرح گردد. (۱۳)

### مفاد قاعده احسان

کسی که عملی را انجام می دهد در واقع به موجب ادله ضمان، ضامن می باشد. مثلاً چنانچه شخصی به جهت فضولی در اموال دیگری آن را تصرف نماید و تصرف او موجب تلف یا نقص اموال گردد، موجب ضمان است؛ منتهی اگر این عمل با حسن نیت فاعل و به قصد مراقبت از مال مالک و به انگیزه خدمت به او بوده باشد، آنگاه به طور اتفاقی موجب زیان و ضرر گردد، اقدام کننده یا فاعل ضامن نیست؛ چون در این عمل قصد احسان داشته است.

حال در اینجا این سؤال مطرح است که موضوع حکم عدم ضمان در قاعده احسان قصد احسان و اعتقاد فاعل است؟ اگر چه در واقع احسان نبوده یا تحقق احسان به طور واقعی باشد؟ اگرچه فاعل قصد احسان هم نداشته باشد؟ یا اینکه هم قصد احسان لازم است؟ و هم احسان بودن واقعی عمل؟

مرحوم میرزا حسن بجنوردی در پاسخ به این سؤال می نویسد، احسان واقعی شرط است، هر چند شخص فاعل، قصد احسان نکرده باشد؛ به دلیل اینکه هر جا عنوانی موضوع حکم شرعی باشد منظور، معنای واقعی آن است و قصد و اعتقاد دخالتی در مفاهیم اشیاء ندارد، مفاهیم اشیاء تابع واقعیت خودشان هستند. بنابراین، قاعده «علی الید یا ضمان ید که اثبات ضمان می کند، نسبت به قاعده احسان به جایی تخصیص

می‌یابد که فعل در خلق واقع احسان باشد، چه قصد احسان وجود داشته یا وجود نداشته باشد. (۱۴)

ولیکن صاحب عناوین هم قصد احسان را لازم دانسته و هم واقع امر را در این خصوص اظهار داشته‌اند: الظاهر أنّ مصادفة الواقع شرط، و مجرد الاعتقاد بآنّه احسان غیرکاف بل لابدّ من کونه فی الواقع دافعاً للضرر لآئه المتبادر من لفظ الاحسان... والذی یقتضیه النظر اعتبار القصد ایضاً فی صدق لفظ الاحسان و مجرد کونه فی الواقع دفع ضرر لایکفی فی صدق اللفظ کما یقضى به العرف. (۱۵)

ظاهراً احسان واقعی شرط است و فقط؛ اعتقاد به احسان کافی نیست؛ بلکه باید در واقع هم عمل، مصداق احسان باشد و دفع ضرر صورت گیرد؛ زیرا آنچه از لفظ احسان فهمیده می‌شود، همین معناست. دقت نظر هم حاکی از این است که قصد احسان هم در تحقق لفظ احسان معتبر است و فقط احسان واقعی که دفع ضرر بنماید، در تحقق لفظ احسان کافی نیست و عرف دلیل این مدعی است.

به نظر می‌رسد که استدلال هر دو فقیه یاد شده در اثبات ادعای خود از طریق دلالت لفظی ضعیف است. چه اینکه هر دو از عرف بر مقصود خود کمک گرفتند و در صورتی که دلالت لفظی در میان نباشد، باید به اصول عملیه مراجعه نموده و اصل عملی که در این مسأله وجود دارد، استصحاب است؛ زیرا به موجب ادلهٔ اثبات ضمان تصرف غیرمأذون در مال غیر، موجب ضمان است که با وجود این یقین سابق که یکی از دو رکن استصحاب می‌باشد حاصل است؛ حال ممکن است در تأثیر احسان به عنوان مسقط ضمان شک داشته باشیم که آیا قصد احسان مسقط ضمان است؟ یا آیا احسان واقعی مسقط ضمان است؟ رکن دوم استصحاب که وجود شک می‌باشد، حاصل است البته مادامی که شک وجود داشته باشد.

احسان به عنوان مسقط ضمان، کارساز نبوده و محقق نمی‌گردد، بنابراین برای خارج شدن از حالت شک و تردید بایستی به قدر متیقن آن اکتفا کرده و بگوییم: هم قصد و هم رسیدن به واقع در تحقق احسان دخالت دارند و هر دو مورد - با هم - عنصر تشکیل دهندهٔ احسان و بیانگر مفاد آن می‌باشند. (۱۶)

برخی نیز با استدلال از عرف، هم قصد احسان و هم مطابقت با واقع را معتبر دانسته،

بدین معنا که گفته‌اند شکی نیست که مراد از عناوین، معنای حقیقی آنهاست، متتهی بحث در این است که آیا در معنای حقیقی و واقعی که هدف اصلی است، قصد و اعتقاد هم همانند عناوین قصدیه دخالت دارد یا خیر؟ به تعبیر دیگر آیا تحقق معنای الفاظ با قصد همراه است یا صرفاً دفع ضرر واقعی، کافی است؟ یا هر دو مورد نظر است؟ یعنی مطابقت با واقع و قصد احسان؟ به حسب عرف باید گفت: هر دو، مقصود و معتبر است. نهایت اینکه اگر عملی از شخص صادر شد که از حیث واقع احسان نبود ولیکن قصد احسان داشت، محسن محسوب نمی‌شود ولی معذور است، لذا از نظر عرف هر دو امر یعنی مطابقت با واقع و قصد احسان معتبر است و یکی از آن دو در تحقق احسان کافی نیست. (۱۷)

نکته دیگری که در فهم قاعده احسان و مفاد آن دخالت دارد، کشف ماهیت احسان است؛ بدین معنا که آیا منظور از احسان دفع ضرر است؟ یا جلب منفعت؟ یا هر دو؟ بعضی معتقدند که قاعده احسان اختصاص به موارد دفع ضرر دارد و موارد جلب منفعت را شامل نمی‌شود، صاحب عناوین این نظریه را به استادش که گویا شیخ علی بن جعفر کاشف الغطاء بوده نسبت داده است. (۱۸) ولیکن خود ایشان اظهار داشته‌اند: شکی نیست که ایصال منفعت و جلب فایده برای دیگری به سه دلیل از مصادیق احسان است، یکی تبادر، دوم عدم صحت سلب و سوم تصریح اهل لغت؛ افزون بر آن از عموم جمله «ما علی المحسنین من سییل» نمی‌توان لفظ احسان را صرفاً محدود به دفع ضرر دانست. (۱۹)

گروهی از فقهاء اعتقاد دارند که قاعده احسان به موارد جلب منفعت اختصاص دارد و موارد دفع ضرر را شامل نمی‌شود؛ زیرا معنای متبادر از لفظ احسان، جلب منفعت، است نه دفع ضرر و نیز لفظ احسان حاکی از مفهوم اثباتی است نه سلبی که این معنی با جلب منفعت سازگاری دارد نه با دفع ضرر، گویا شیخ طوسی تمایل به این نظریه داشته است؛ چه اینکه در تعریف احسان آورده است: الاحسان هو ایصال النفع الی الغير لیتنفع به مع تعزیه من وجوه القبح (۲۰) یعنی احسان به معنی منفعت رساندن به دیگری است، بدین منظور که از آن منتفع گردد، مشروط بر آنکه از هر گونه زشتی مبرا باشد. ولیکن همان‌طور که از عموم احسان و کلی بودن قاعده فهمیده می‌شود، احسان هم

دفع ضرر را شامل می‌شود و هم جلب منفعت را، به علاوه، حکم به عدم ضمان احسان، یک حکم عقلی است و امور عقلی استثناء‌پذیر و تخصیص‌بردار نیستند؛ لذا هم جلب منفعت نسبت به شخص، احسان است و هم دفع ضرر از مالک، چه بسا بعضی از اوقات در نظر عرف دفع ضرر بیشتر مصداق احسان قرار می‌گیرد تا جلب منفعت؛ مثل نجات انسان از مرگ و هلاکت. (۲۱)

### موارد تطبیق قاعده

هم‌چنانکه بیان گردید، احسان یا از باب دفع ضرر از مالک است یا از باب جلب منفعت برای مالک که بترتیب مثال‌هایی در هر دو مورد ذکر می‌گردد.

#### ۱. موارد دفع ضرر

اگر شخص ببیند که فردی در آتش افتاده و می‌سوزد و برای حفظ جان و دفع ضرر جانی از او مجبور شود لباس او را پاره کند، در این صورت آن فرد ضامن قیمت لباس نخواهد بود؛ زیرا پاره‌کننده لباس در چنین شرایطی قصد احسان و خدمت به صاحب لباس دفع ضرر از او را داشته است.

یا آنکه مغازه پارچه‌فروشی در معرض خطر آتش‌سوزی قرار بگیرد و شخصی به خاطر دفع خطر و جلوگیری از استمرار احتراق مقداری از پارچه‌ها را از بین ببرد یا خاک و آب روی آنها بریزد و لباس‌ها ناقص و معیوب گردند، در این صورت شخص ضامن نیست؛ چه اینکه قصد خدمت و دفع ضرر از صاحب مال را داشته است.

اگر منزلی در معرض سیل قرار گیرد و اموال و اثاثیه فراوانی در آن باشند و افرادی به قصد جلوگیری از ورود آب به منزل، مقداری از اموال را جلوی سیل قرار دهند و به این سبب بخشی از اموال تلف گردد، ضامن نخواهند بود.

البته این نکته هم قابل ذکر است، چنانچه ضرری که به مالک می‌رسد و شخص دیگر به نیت احسان بخواهد از وقوع آن ضرر یا ادامه آن جلوگیری نماید، ضرر دیگری به مالک وارد آید؛ در صورتی محسن ضامن نیست که ضرر دوم (ضرری که وارد شده تا از استمرار ضرر اول جلوگیری شود) کمتر از ضرر اول باشد. بنابراین اگر ضرر وارده بیش

از ضرری باشد که دفع و جلوگیری شده، این فعل نه فقط احسان به صاحب مال نیست بلکه اسائه و خیانت هم هست یا ضرر وارده مساوی با ضرری باشد که جلوگیری شده است، در این صورت هم فعل شخص یا اقدام او احسان در حق صاحب مال نبوده بلکه یک عمل لغو و بیهوده به حساب می آید. (۲۲)

برخی از حقوق دانان مفاد ماده ۳۰۶ قانون مدنی ایران را از مصادیق قاعده احسان دانسته اند چنانکه دکتر کاتوزیان در این باره می نویسد: از شرایطی که ماده ۳۰۶ ق.م. برای امکان رجوع مدیر فصولی به مالک، معین کرده و از اصل عدم ولایت بر دیگران بر می آید، این است که مدیر در صورتی می تواند مخارجی را که برای اداره اموال مالک هزینه کرده است مطالبه نماید که به قصد احسان و یاری او اقدام کرده باشد یعنی به عنوان تصدی به امور حسبی به اداره مال بدون سرپرست غایب یا محجور پرداخته باشد. جزای چنین احسانی را جز به احسان نمی توان داد، وگرنه هیچ کس حق دخالت در امور دیگران را ندارد، هر چند برای آنان مفید باشد... بنابراین شرایط تحقق نهاد حقوقی اداره فصولی اموال، غیر دو شرط اصلی است یکی دخالت فصولی، دوم قصد احسان یا قصد اداره مال برای دیگری، قصد احسان یا به تعبیر روشن تر قصد اداره به حساب آمده و برای مالک، عامل روانی است که آن را از استیلا نامشروع خارج کرده و در زمره اعمال مباح و محترم در می آورد. (۲۳)

لیکن با دقت در این ماده و مباحثی که در قاعده احسان بیان شد روشن می شود که فرض ذیل ماده ۳۰۶ ق.م. از مصادیق قاعده احسان نیست؛ زیرا در نتیجه فرض مزبور، چنانچه در موردی عدم دخالت یا تأخیر در دخالت موجب ضرر به صاحب مال باشد و شخص با این فرض دخالتی کرده باشد که به واسطه آن متحمل مخارجی گردد، صاحب مال ضامن پرداخت این مخارج خواهد بود. در حالی که گفته شد احسان از مسقطات ضمان است نه اینکه مخارجی را که متحمل شده، طلبکار است؛ به عبارت دیگر قاعده احسان مسقط ضمان است نه موجب آن. (۲۴)

و اما در پاسخ به این مطلب که توجیه فقهی ضمان صاحب مال در قبال دخالت کننده به چه صورت است؛ می توان گفت که اداره اموال غیر در صورت عدم امکان دسترسی به صاحب مال به عهده حاکم شرع است و چنانچه امکان دسترسی به حاکم وجود نداشته

باشد یا تأخیر در دخالت، موجب ضرر شود به استناد قواعد حسبه به عهده عدول مؤمنین می باشد و در صورت حاضر نبودن آنان، عامه مردم عهده دار این وظیفه خواهند بود و مورد ذیل ماده ۳۰۶ ق.م. بیانگر فرض اخیر است. بنابراین چون عمل اداره کننده با دستور شرع انجام گرفته چنین فرض می شود که او به نمایندگی از صاحب مال اقدام کرده و مالک مال نسبت به مخارجی که مدیر متحمل شده است، مسؤول حساب می شود. (۲۵)

## ۲. موارد جلب منفعت

قاضی به عنوان ولی صغیر چنانچه به قصد رساندن منفعت و ازدیاد اموال آنان، در مال صغیر تصرف نماید و در اثر این تصرف ضرری به مال کودک وارد شود؛ قاضی ضامن نخواهد بود، یا اینکه قاضی و حاکم شرع اموالی را که نزدشان جهت عبادات استیجاری وجود دارد، شخصی را جهت انجام عبادت اجیر کند و قبل از انجام عبادت بمیرد، اگر مالی که به آن فرد داده بود باقی نمانده باشد، ضمانتی بر عهده قاضی نیست؛ زیرا او در این اقدام قصد احسان و خیر داشته است.

یا اینکه پدر و جد پدری اموال صغیر را به قصد احسان به او و افزایش سرمایه اش، نگه داشته و نفروشدند؛ در نتیجه اموال از بین برود یا به سرقت برده شود یا قیمت آن کاهش پیدا کند که در این صورت پدر یا جد پدری ضامن نیستند.

فقهاء در باب لقطه در ارتباط با جنبه جلب منفعت در قاعده احسان مسأله ای را متذکر شده اند که به ظاهر از موارد نقض قاعده احسان می باشد؛ بدین ترتیب که اگر کسی مال گمشده ای را پیدا کرده و پس از یأس از وصول آن به صاحبش آن را به نیت مالکش در راه خدا صدقه دهد گفته شده است، آیا چنانچه مالک آن پیدا شود و مالش را مطالبه نماید یا بنده آن مال ضامن است، در حالی که قصد احسان و صدقه به نیت صاحبش را داشته است؟ (۲۶)

به مسأله فوق چنین جواب داده می شود، جواز قانونی برای اقدام به صدقه، مقید به این شرط بوده که صدقه به شرط ضمان جایز است؛ یعنی اگر صاحب آن پیدا شود، حق مطالبه داشته باشد. بنابراین مورد مزبور نقضی بر قاعده احسان محسوب نمی شود. (۲۷)

بعضی هم نسبت به مصادیق ذکر شده از قاعده احسان، اشکال کرده که عدم ضمان در این موارد به دلیل ثبوت اذن در آن کارهاست؛ اذن از طرف مالک به نحو تقدیری یا اذن از جانب شارع. بنابراین هرگاه اذن یا اجازه برای حفظ جان یا مال شخصی باشد ضمان ثابت نیست؛ هر چند قاعده احسان در بین نباشد. بنابراین عدم ثبوت ضمان مستند به قاعده احسان نیست، بلکه مستند به قصور ادله ضمان از شمولش می باشد و به دیگر تعبیر دیگر چون ادله ضمان این موارد را شامل نمی شود، اصل بر عدم ضمان است. (۲۸)

مگر اینکه گفته شود، عدم شمول ضمان به لحاظ قاعده علی الید یا ضمان ید می باشد که این قاعده، ید مأذون از قبل مالک یا شارع را شامل نمی گردد، اما به لحاظ قاعده اتلاف مانعی از شمول قاعده اتلاف نیست که در این صورت دلالت بر ضمان نموده، هر چند ید مأذونه باشد. ولی اگر اتلاف هم، مأذون باشد از شمول قاعده اتلاف خارج است، لکن در موارد ذکر شده قبلی، هیچ کدام به عنوان اتلاف، اذن داده نشده بود ولو از طرف شارع و بلکه شارع حفظ نفس را در مثال اول واجب کرده بود که مراقبت از نفس هم متوقف بر پاره کردن لباس ها بود که با این وصف کار حرام انجام نگرفته است، زیرا هرگز مقدمه ای که منحصر در تحقق واجب است خود حرام نمی باشد.

در مجموع از توضیحاتی که ذکر شد این چنین به دست می آید: اولاً این اشکال وارد نیست که عدم ضمان در مصادیق ذکر شده از جانب اذن باشد زیرا وجود اذن ثابت نیست؛ چه اذن از ناحیه شارع و چه اذن از ناحیه مالک و اگر به فرض، ثابت هم باشد بواسطه تحقق احسان و قصد آن است که در این صورت نه فقط اشکال وارد نیست بلکه این مطلب اثبات کننده قاعده احسان است.

ثانیاً چنانچه ضمان به لحاظ قاعده اتلاف ثابت گردد و مصادیق ذکر شده مشمول ادله قاعده اتلاف واقع شود که بدین ترتیب موجب ضمان باشد، و با انگیزه احسان و تحقق آن، مورد از ضمان اتلاف خارج شده و ضمان ساقط می شود و ادله اتلاف تخصیص می خورد.

### اقدامات انسان دوستانه

مطالب و مواردی که پیرامون قاعده احسان ذکر شد، همگی در این جهت بود که

اقدامات شخص محسن برای جلب منفعت مالک یا دفع ضرر از مالک بوده باشد؛ حال چنانچه اقدام شخص محسن برای خدمت به شخص یا گروه خاصی نباشد بلکه قصد محسن به منظور رعایت مصلحت عمومی باشد؛ آیا در این مورد هم قاعده احسان جاری است؟

از برخی مطالبی که در بعضی از کتب فقهی موجود است این طور به دست می آید که این مورد هم داخل در قاعده احسان می باشد؛ مثلاً کسی به قصد عبور مردم و مصلحت عمومی در داخل آب سنگی قرار دهد ولیکن در اثر این اقدام ضرری به دیگری حاصل آید؛ شخص اقدام کننده ضامن نیست، زیرا فاعل محسن بوده است، شهید ثانی علامه حلی مطابق نقل از ایشان به صراحت به این موضوع فتوا داده اند. (۲۹)

همچنین امام خمینی (ره) در همین مسأله اظهار داشته اند: لو حفر فی ملک غیره فرضی به المالك فظاهر سقوط الضمان من الحافر و لو فعل ذلك لمصلحة المارة فالظاهر عدم الضمان. (۳۰)

یعنی اگر شخصی در ملک دیگری، چاهی حفر کند و آنگاه مالک به این کار راضی شود؛ حافر ضامن نیست و اگر این کار را به دلیل رعایت مصلحت عابر انجام دهد؛ نیز حفرکننده چاه ضامن نمی باشد.

همچنین محقق حلی در مسأله فوق ضمن اینکه آن را به طور شرعی جایز دانسته است می نویسد: هرگاه کسی به منظور استفاده عموم و به مصلحت آنان چاهی در مسیر عبور عامه حفر کرد و آنگاه موجب خسارتی گردد، ضمان ندارد؛ زیرا عمل او امری جایز بوده و این نظر حسن است. (۳۱) مشابه همین مطلب در دیدگاه فقهای متأخر کم و بیش مشاهده می شود و به عدم ضمان محسن در صورت وجود مصلحت عامه نظر داده اند. (۳۲)

### رابطه قاعده احسان با ادله ضمان

همان طور که ذکر گردید، مهم ترین دلیل قاعده احسان آیه شریفه «ما علی المحسنین من سبیل» بود. با توجه به اینکه کلمه محسنین جمع محلی به الف و لام می باشد و این جمله نکره در سیاق نفی می باشد. بنابراین آیه شریفه مستلزم نفی عموم سبیل از عموم

محسنین می‌باشد، از جمله مصادیق سبیل، ضمان و غرامت است که به موجب این نفی، ضمان از محسن برداشته شده است، که یک حکم وضعی است. البته عذاب اخروی هم مطابق شأن نزول آیه از محسن منتفی است که آن هم از مصادیق سبیل می‌باشد. کلمه محسن همچون سایر عمومات قابل انحلال به موارد متعدد است؛ یعنی مفاد قاعده همان‌طور که اشاره گردید، نفی سبیل مطلق بر هر فرد محسن است که این قضیه حقیقه به چند قضیه کوچکتر منشعب می‌گردد؛ مثل این آیه شریفه است که بیان می‌دارد: انما الخمر والیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه، (۳۳) به طوری که موضوع اجتناب از خمر و میسر و انصاب و ازلام تمام انواع و اصناف آنها را شامل می‌گردد؛ یعنی هر آنچه در خارج یافت شود و خمر گفته شود و قضیه خارجی باشد، آن قضیه حقیقه یعنی حکم اجتناب در آیه کریمه، آن را شامل شده و اجتناب از آن واجب است. در مسأله مورد نظر همین‌طور است یعنی هر کس در خارج بوده و محسن باشد، سلطه‌ای بر علیه او نیست و ضمان و ضرر هم که نوعی سبیل و سلطه است از محسن برداشته شده است؛ در نتیجه ضمان از شخص محسن به جهت احسانش برداشته شده و ضامن شمرده نمی‌شود. به عبارت دیگر نفی سبیل بر محسن به اعتبار احسانش است و تعلیق حکم بر وصف احسان، این معنی را به دست می‌دهد که شخص محسن ضامن نیست. (۳۴)

از توضیحاتی که داده شد، روشن گردید که قاعده احسان در موضوع خود از عمومیت و کلیت برخوردار است؛ حال این سؤال مطرح است که بعضی از ادله اثبات ضمان از قبیل قاعده علی الید و قاعده اتلاف هم که در موضوع خود کلی بوده و به طور کلی اثبات ضمان می‌نمایند، با عمومیت قاعده احسان چگونه توجیه می‌شود؟ به عبارت دیگر نسبت قاعده احسان با قاعده علی الید و قاعده اتلاف چیست؟

برخی از بزرگان می‌گویند که قاعده احسان فقط قاعده علی الید را تخصیص می‌دهد ولی اتلاف اطلاق دارد و قصد و اختیار و عمد و سهو در مورد آن تأثیر ندارد، بلکه به موجب قاعده اتلاف شخص ضامن است؛ چه یدش مأذونه باشد یا خیر، چه محسن باشد و چه نباشد. (۳۵)

لیکن به نظر می‌رسد که قاعده احسان هر دو مورد یعنی هم قاعده علی الید را ناظر است و هم قاعده اتلاف را، مثلاً شخصی که قصد کرده است تا مال غیر را حفظ نماید ولیکن به‌طور اتفاقی مال تلف شود. در اینجا به موجب قاعده احسان، ضمان منتفی

است؛ البته مواردی از اتلاف وجود دارد که نه مصداق احسان و نه مصداق قاعده اتلاف است مثل موردی که شخص هدفش قصد احسان و ایصال منفعت و جلوگیری از ضرر نباشد و مال هم تلف گردد نه اتلاف؛ در این وضعیت به موجب ید غیر مأذونه، ایجاد ضمان می شود نه به موجب قاعده اتلاف، اما چنانچه در همین حال عنوان محسن بر آن فرد صدق کند ضمان برداشته می شود.

قاعده اتلاف از جمله «من اتلف مال الغير فهوله ضامن»، اخذ شده است، عبارت فوق به شکل این الفاظ در کتب حدیثی وجود ندارد؛ بلکه در بسیاری از نصوص، کلماتی که حاکی از مضمون این جمله باشد یافت می شود که به اصطلاح گفته می شود این عبارت اصطیاد و برگرفته شده از روایات این باب است نه اقتباس شده از آن. (۳۶) بنابراین با توجه به اینکه جمله فوق آیه یا حدیث نمی باشد، اطلاق ندارد و نمی توان به اطلاق آن عمل کرد، اما جمله «ما علی المحسنین من سبیل» همان طور که توضیح داده شد، عمومیت و اطلاق داشته و به ویژه حکم عقل هم که در خصوص قاعده احسان وجود داشت، قاعده احسان و بخصوص جمله ما علی المحسنین من سبیل، اطلاق دارد و بلکه قابل تخصیص هم نیست چرا که بر طبق آنچه گفته شد، احکام عقلی قابل تخصیص نیستند. حال اگر فرض کنیم که از طرفی شخص متلف است و از طرف دیگر محسن و به اطلاق قاعده اتلاف هم قایل باشیم، در این صورت قاعده اتلاف با قاعده احسان تعارض پیدا می کند زیرا قاعده اتلاف می گوید: شخص متلف، ضامن است چه محسن و چه غیر محسن و قاعده احسان می گوید: محسن، ضامن نیست چه متلف باشد و چه غیر متلف، در حالت تعارض هم مطابق نظر مشهور و ادله ای که در این خصوص وجود دارد، چنانچه هیچ گونه ترجیحی در بین نباشد؛ هر دو دلیل از اعتبار ساقط گشته و تساقط پیش می آید؛ اما اگر به نحوی موضوع تعارض را برداریم و بگوییم کسی که محسن است اگرچه ممکن است به طور حقیقی و تکوینی موجب اتلاف مال شود و متلف به حساب آید، لکن تعبداً او را متلف ندانیم و به منزله غیر متلف به حساب آوریم در این صورت تعبداً و ادعائاً موضوع اتلاف را از محسن منتفی دانسته ایم و دیگر قاعده اتلاف با قاعده احسان تعارض پیدا نمی کند؛ بلکه در چنین حالتی قاعده احسان بر قاعده اتلاف مقدم می شود و تقدمش هم از باب حکومت است. برخی از فقهاء در خصوص جمله «ما علی

المحسنين من سبيل» همین مطلب را گفته‌اند که این جمله بر ادله اثبات ضمان حکومت دارد و به‌ویژه نسبت آن به قاعده اتلاف در جهت توسعه قاعده احسان و تضییق قاعده اتلاف و تصرف در عقد الحمل من اتلف مال الغير فهوله ضامن می‌باشد. (۳۷) در نتیجه قاعده اتلاف توسط قاعده احسان تخصیص می‌خورد.

همچنین آیه شریفه «ما علی المحسنين من سبيل» همچون آیه نفی سبیل کافر بر مؤمنین است که فرموده‌اند: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» (۳۸) که هر دو آیه در مقام انشاء می‌باشند. چنانکه آیه نفی سبیل کافر بر مؤمنین حاکی از عدم جعل سبیل و سلطه کافر بر علیه مؤمن است، آیه ما علی المحسنين من سبيل، هم حکایت از عدم جعل سبیل بر محسنین در قوانین شریعت دارد، گرچه از کلمه جعل خالی است، هم چنانکه در تفسیر آیه شریفه گذشت، مقصود اصلی آیه، نفی عذاب اخروی از افراد محسن می‌باشد؛ عذاب اخروی هم از این جهت از محسن برداشته می‌شود که طبق آیه از افرادی که قصد احسان و نیت خوب داشتند، ولیکن توان شرکت در جهاد را نداشتند؛ تکلیف جهاد برداشته شده و به دنبال عدم ثبوت تکلیف بر جهاد، مؤاخذه و عذاب اخروی هم نسبت به ترک جهاد برداشته می‌شود. بنابراین معنای نفی سبیل در آیه، خروج آن افراد از دایره تکلیف و ثبوت رخصت برای آنهاست، لذا این آیه شریفه حاکم بر ادله اولیه است که اثبات‌کننده تکلیف جهاد بر همگان است. همچنین این آیه بر ادله احکام وضعیه از قبیل؛ ضمان نیز حاکم می‌باشد و دلالت دارد که ادله اولیه اثبات ضمان محسن را شامل نمی‌شود. (۳۹) به عبارت دیگر قاعده احسان و ادله مبانی آن به عنوان ادله ثانویه است و قواعد و ادله اثبات‌کننده ضمان به عنوان ادله و قواعد اولیه می‌باشند و هم چنانکه گفته شد لسان جمله «ما علی المحسنين من سبيل» لسان شرح و تفسیر است که مقصود واقعی ادله ضمان را تشریح می‌کند و آن ادله را به شکل حکومت در جهت تضییق، محدود کرده و تخصیص می‌دهد.

### حکومت چیست؟

به طوری که از سخنان فقهاء و اصولیین استفاده می‌شود، حکومت عبارت است از تصرف یکی از دو دلیل در موضوع یا محمول دلیل دیگر به نحو توسعه و تعمیم یا به نحو

تضییق و تخصیص، به عبارت دیگر یکی از دو دلیل، ناظر به حال دلیل دیگر باشد، به گونه‌ای که مفسر و شرح‌دهنده مضمون آن باشد؛ چه ناظر به موضوع آن باشد و چه ناظر به محمول آن و چه برگونه توسعه باشد، چه به نحو تضییق و خواه متقدم بر آن دلیل باشد، خواه متأخر از آن، به دلیل ناظر، حاکم و به دلیل منظورالیه محکوم گفته می‌شود. (۴۰)

با توجه به اینکه دلیل حاکم یا نظر به موضوع دلیل محکوم یا نظر به محمول آن دارد، از طرفی چون نظارتش در جانب توسعه یا تضییق دلیل محکوم است محکوم چهار حالت به شرح زیر وجود دارد:

۱. تصرف دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم به نحو توسعه، مثلاً خداوند متعال فرموده است، «یا ایها الذین آمنوا اقمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» (۴۱) که مطابق این دلیل انسان ابتدا تصور می‌کند مراد از صلاة در آیه شریفه، نمازهای یومیه است، حال چنانچه دلیل دیگری به این مضمون داشته باشیم که بگوید: الطواف فی البیت صلاة مطابق این جمله ادعا شده که طواف هم نماز است و دایره موضوع نماز توسعه پیدا کرده است.

۲. تصرف دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم به نحو تضییق، مانند حدیث: «لاربابین الوالد و ولده...» (۴۲) نسبت به آیه شریفه: «احل الله البیع و حرم الربا» (۴۳) که مطابق آن حدیث، موضوع ربا در آیه شریفه محدود گشته و نسبت به ربابین پدر و فرزند را شامل نمی‌شود، یا حدیث: «لاشک لکثیر الشک» (۴۴) نسبت به ادله احکام شک‌های مبطل نماز در حکم دلیل حاکم در جهت تضییق دایره موضوع دلیل محکوم می‌باشد.

۳. تصرف دلیل حاکم در محمول دلیل محکوم به نحو تضییق دایره حکم؛ همچون ادله عناوین ثانویه نفی حرج و ضرر که بر نفی احکام حرجی و ضرری دلالت می‌کنند به ادله عناوین اولیه از قبیل وجوب وضوء و روزه و... حکومت دارند و نیز مانند دلیل قاعده احسان که گفته شد؛ این قاعده در جهت تضییق دایره ادله ضمان عمل کرده و بر آنها حاکم است.

۴. تصرف دلیل حاکم در محمول دلیل محکوم به نحو توسعه دایره حکم یا توسعه متعلق حکم؛ مثل اینکه گفته می‌شود که شرط تحقق نماز طاهر بودن لباس است. در

وهله اول شخص تصور می‌کند که مقصود از لباس طاهر آن لباسی است که به طهارتش یقین یا ظن قریب به یقین دارد. حال چنانچه دلیل دیگری بگوید؛ کل شی طاهر، متعلق حکم طهارت را توسعه داده و مواردی را هم که از طریق اصل طهارت ثابت می‌شود شامل می‌گردد. (۴۵)

ثمره مهم نظریه حکومت در برداشت و استنباط فقهی آن است که مطابق این نظریه همیشه دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم می‌شود؛ هر چند نسبت بین متعلق آن دو، عموم و خصوص من وجه باشد و حال آن‌که اگر نظریه حکومت پذیرفته نشود، بین دو دلیلی که نسبت مزبور وجود دارد تعارض رخ می‌دهد که پس از مرجحات و تساقط هر دو دلیل، به علت دیگر رجوع می‌شود؛ بدین ترتیب دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم می‌شود؛ گرچه از لحاظ دلالت اخص از آن نباشد و فرق حکومت در جهت تضييق با تخصیص در همین نکته است، زیرا دلیل مقدم شدن خاص بر عام، اخص و اظهر بودن دلالت آن است. (۴۶)

## یادداشت‌ها

۱. سوره توبه ۹۱.
۲. ابو علی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹۱/۳، بیروت، دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه.ق. - امام فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۶/۱۶، قاهره: ۱۳۵۷ ه.ق.
۳. سیدمحمد کاظم مصطفوی، القواعد، ۲۸، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق. - میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۴-۸، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۴. میرعبدالفتاح بن علی مراغه‌ای، العناوین، ج ۲/۴۷۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ه.ق.، چاپ اول.
۵. جمال‌الدین محمدبن مکرم بن منظور مصری ابن منظور، لسان العرب، ج ۶/۱۶۲، قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ه.ق.
۶. سید محمد موسوی بجنوردی، قواعد فقهیه، تهران: نشر میعاد، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ه.ش.
۷. فیض الاسلام، نهج البلاغه با ترجمه، نامه ۵۳/۱۰۰۰.
۸. جمال‌الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم (با تصحیح محدث ارموی)، ص ۳۲۴، تهران: دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۴۷ ه.ش.
۹. بجنوردی، پیشین، ج ۴-۱۱.

۱۰. سورة الرحمن، ۶۰.
۱۱. محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ج ۱/۲۸۵، قم: مکتبه مهر، ۱۴۱۶ هـ ق. - موسوی بجنوردی، پیشین، ج ۴-۱۱.
۱۲. محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۷، کتاب الودیعہ، ۹۶ به بعد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م - محقق بجنوردی، پیشین، ج ۴-۱۱.
۱۳. فاضل لنکرانی، پیشین، ج ۱-۲۸۵ - بجنوردی، پیشین، ج ۴-۱۱.
۱۴. محقق بجنوردی، همان منبع، ج ۴-۱۲.
۱۵. میرفتاح مراغه‌ای، پیشین، ج ۲-۴۷۸.
۱۶. ابوالحسن محمدی، قواعد فقه، ۴۲، تهران: نشر یلدا، چاپ دوم، ۱۳۷۴ هـ ش.
۱۷. فاضل لنکرانی، همان منبع، ج ۱-۲۸۸.
۱۸. میرفتاح مراغه‌ای، همان منبع، ج ۲/۴۷۷.
۱۹. همان منبع، ج ۲/۴۷۷.
۲۰. محمدبن حسن شیخ طوسی، التبیان فی تفسیرالقرآن، ج ۵/۲۷۹، نجف: مطبعة النجف (بی تا) - طبرسی، پیشین، ج ۳/۹۲ (جزء ۵ و ۶).
۲۱. موسوی بجنوردی، همان منبع، ج ۴/۱۳.
۲۲. همان منبع، ج ۴/۱۴.
۲۳. ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی (ضمنان فهری، مسؤولیت مدنی) ۵۲۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۲/۲۷۶، تهران: سازمان سمت، ۱۳۷۴ هـ ش.
۲۵. همان منبع، ۲۷۷.
۲۶. میرفتاح مراغه‌ای، پیشین، ج ۲-۴۷۸.
۲۷. موسوی بجنوردی، پیشین، ج ۴-۱۷.
۲۸. فاضل لنکرانی، همان منبع، ج ۱-۲۹۱.
۲۹. زین الدین بن علی بن احمد عاملی شهیدثانی، الروضة البهیة، ج ۱۰/۱۵۱ (با تعلیقات سیدمحمد کلاتر) باب دیات، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ ق.
۳۰. سید روح الله امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲/۵۶۴، قم: مطبعة مهر، (بی تا).
۳۱. ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن بن یحیی محقق حلّی، شرایع الاسلام، ج ۴/۱۰۲۶ (با تعلیقات سیدصادق شیرازی) تهران: انتشارات استقلال، (بی تا).
۳۲. احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۶/۲۰۶، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۴ هـ ق. سیدابوالقاسم خویی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۲/۲۴۲، نجف، مطبعة الاداب (بی تا).

٣٣. سورة مائده، ٩٣.
٣٤. موسوی بجنوردی، پیشین، ج ١٢/٤، میرفتاح مراغه‌ای، پیشین، ج ٤٧٥/٢.
٣٥. سیدمحمد موسوی بجنوردی، همان منبع، ٢٧٧ و ٢٧٨.
٣٦. سیدابوالقاسم خوئی، مصباح الفقاهة، ج ١٣١/٣، قم: مؤسسه انصاریان ١٤١٧ هـ.ق.
٣٧. سیدمحمد موسوی بجنوردی، پیشین، ٢٧٩.
٣٨. سورة نساء، ١٤١.
٣٩. فاضل لنکرانی، پیشین، ج ١-٢٨٩.
٤٠. علی مشکینی، اصطلاحات الاصول، ١٢٣، قم: انتشارات حکمت، چاپ دوم، (بی تا) - جعفرین محمدحسین سبحانی، المحصول فی علم الاصول، ج ٤-٤٢١ (تقریر سید محمود جلالی مازندرانی) قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤١٩ هـ.ق.
٤١. سورة مائده، ٦.
٤٢. ابوجعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق کلینی، الکافی، ج ٥-١٤٥، بیروت: دار صعب، ١٤٠١ هـ.ق.
٤٣. بقره، ٢٧٥.
٤٤. شیخ محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ٥/٣٢٩ - بیروت، داراحیاء التراث العربی.
٤٥. جعفر سبحانی، پیشین، ج ٤/٤٢٢.
٤٦. محمد تقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ٨٩ و ٩٠، بیروت: دارالاندلس، ١٩٦٣ م.